

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

جایگاه کلی طبیعی

بعد از این که بیان شد سه نوع اعتبار در ماهیات داریم، این سؤال مطرح می شود که کلی طبیعی کدام یک از آنهاست؟ مرحوم حاجی سبزواری می گوید که عبارت است از ماهیت لایشرط مقسمی؛ برخی دیگر از جمله مرحوم محقق نائینی می گویند که لایشرط قسمی است؛ اما جمعی از فلاسفه و از جمله برخی از اصولیین، می گویند: کلی طبیعی نه لایشرط مقسمی است و نه لایشرط قسمی؛ هنگامی که گفته می شود انسان به عنوان یک کلی طبیعی است، منظور همان ماهیت مهمله است - که دیروز فرق بین ماهیت مهمله و ماهیت لایشرط مقسمی را عرض کردیم -.

این بحث ارتباط چندانی به بحث اصولی مطلق ندارد؛ فقط خواستم اشاره ای بکنم که این را در جای خودش مورد بحث قرار دادند. زمانی که می گوئیم اسم جنس برای چه معنایی وضع شده است؟ در کلی طبیعی نیز همین بحث وجود دارد که موضوع له اش چیست؟ حق این است که کلی طبیعی نیز مانند اسم جنس برای ماهیت مهمله وضع شده است و نه لایشرط مقسمی و یا لایشرط قسمی؛ اما نیازی نیست که بحثش را در اینجا ذکر کنیم؛ ما در اینجا باید معنای کلی طبیعی و خصوصیاتش را که در آن وجود دارد را ذکر کنیم و ببینیم با کدام یک از اینها تطبیق دارد.

بحث علم جنس

لفظ دومی که مرحوم آخوند به عنوان لفظ مطلق ذکر می کنند، علم جنس است؛ مانند: «أسامه» که علم جنس است نسبت به اسد و «ثعاله» که علم جنس است نسبت به ثعلب. سؤال این است که موضوع له علم جنس چیست؟ آیا بین علم جنس و اسم جنس از نظر موضوع له فرقی وجود دارد یا خیر؟ مرحوم آخوند در «کفایه» از قول جماعتی از ادبا به مشهور اهل ادب نسبت می دهند که آنها بین اسم جنس و علم جنس فرق گذاشته اند؛ بدین صورت که اسم جنس وضع شده برای ماهیتی که هیچ لحاظی در آن نشده است؛ اسم جنس برای خود ماهیت من حیث هی هی وضع شده است؛ اما علم جنس برای ماهیت متعیّن بالتعیّن الذهنی وضع شده است.

مرحوم میرزای قمی نیز در «قوانین» این مطلب را پذیرفته است که اسم جنس برای ماهیت من حیث هی هی (ماهیت مهمله) وضع شده است، اما علم جنس موضوعه لتلك الماهية بشرط تعینها في الذهن . بنابراین، در اسم جنس اصلاً هیچ تعینی - تعین

ذهني، تعین خارجي و تعین من حیث اللحاظ - وجود ندارد، و حتي عرض کردیم این «حیث هی هی» نیز این طور نیست که قید برای ماهیت باشد؛ وقتی می گوییم «من حیث هی هی» یعنی واقع و ذاتش بدون هیچ نظری به خارج از ذات و ذاتیات؛ ولو این که در فلسفه چون فقط بحث وجود و عدم مطرح است، می گویند: «الماهیة من حیث هی هی لیست الا هی لاموجودة و لامعدومة»، اما منحصر به این دو تا نیست و «لامعرفة و لامنكرة لامتعينة و لاغير متعينة لامعهودة و لاغير معهودة» همه در آن وجود دارد.

یعنی در مقام ذات ماهیت من حیث هی هی، هر چیزی با مقابلش را می توانیم نفی کنیم که یکی وجود و عدم است. پس، مشهور برای اسم جنس چنین تعریفی دارد؛ اما همین مشهور وقتی به علم جنس می رسند، می گویند: در علم جنس همان ماهیت به شرط اینکه تعین ذهنی - نه تعین خارجی - پیدا کرده باشد، است. می گویند در «أسامه» یک تعین ذهنی وجود دارد و علم است. همان طور که یکی از اسباب تعریف، مثلاً الف و لام است و یکی اضافه، یکی از اسبابش هم تعین ذهنی است؛ لذا، ادبا بر عکس «أسد»، با «أسامه» معامله معرفه می کنند و احکام معرفه را بر آن بار می کنند؛ یعنی دیگر الف و لام بر سرش نمی آید و یا مضاف واقع نمی شود.

نظر مرحوم آخوند: ایشان بیان می کنند که ما این نظریه را قبول نداریم و به نظر ما، بین اسم جنس و علم جنس هیچ فرقی در معنا وجود ندارد؛ یعنی همان طور که اسم جنس برای ماهیت مهمله وضع شده، علم جنس نیز برای ماهیت مهمله وضع شده است. از نظر معنا و موضوع له بینشان هیچ فرقی نیست؛ منتهی می فرمایند که اهل ادب و لسان با آن معامله معرفه کرده اند، آنهم معرفه لفظی در مقابل معرفه معنوی. مرحوم آخوند نظرشان این است که از نظر لفظ، با علم جنس معامله معرفه می شود، اما از نظر معنا معرفه نیست و همان معنای اسم جنس را دارد. چرا که ملاک معرفه و نکره در دائره مصداق است؛ اما من حیث المفهوم، نه می توانیم بگوییم معرفه است و نه می توانیم بگوییم نکره است.

اگر یک ادیبی بگوید «انسان» نکره می باشد، اشتباه است؛ اگر بگوید معرفه است، باز هم اشتباه است؛ چرا که دائره نکره و معرفه مصادیق است؛ مصداق «انسان» اگر زید باشد، معرفه است ولی اگر رجل باشد، نکره است. این مصادیق هستند که اگر به یکی از انواع تعین، معین شدند، عنوان معرفه را دارند و اگر مصداق غیر معین شدند، عنوان نکره را دارند. و الا همین که در جواب اول بحث ایشان عرض کردم که هر مفهومی یمتاز عن المفهوم الآخر و نمی شود که بین دو تا مفهوم امتیاز نباشد مگر در مترادفین مثلاً، اما در غیر مترادفین هر مفهومی به حسب معنای خودش از دیگری جداست؛ مفهوم انسان از مفهوم حجر جداست.

مفهوم معرفه از مفهوم نکره جداست. بنابراین، مسأله معرفه و نکره مربوط به مصادیق است. از این رو، وقتی به اسم جنس می رسیم که چه مفهومی است؟ نه معرفه است و نه نکره. مرحوم آخوند می فرماید: علم جنس هم به حسب معنا همان معنا دارد، اما از نظر ظاهری و لفظی، با آن معامله معرفه می شود؛ یعنی معرفه و نکره واقعی و معنوی در علم جنس اصلاً معنا ندارد؛ فقط همان طور که مثلاً «ید» را می گوییم مؤنث لفظی است و یا «أذن» را می گوییم مؤنث لفظی است و در اینها تأنیث و تذکیر واقعی معنا ندارد و تأنیث و تذکیر در اینها سماعی است، مرحوم آخوند می فرمایند: به نظر ما فقط یک معامله تعریف لفظی - همان که در شعر ابن مالک است **كعلم الاشخاص لفظاً** - با علم جنس می شود.

اشکالات مرحوم آخوند بر کلام مشهور

مرحوم آخوند به کلام مشهور دو اشکال دارد.

اشکال اول: فرموده است: اگر شما تعین ذهنی را در دائره موضوع له بیاورید، لازمه اش این است که «أسامه» بر افراد خارجی

«اسد» دیگر صدق نکند. هنگامی که می‌گویید: بشرط تعیینها فی الذهن، چیزی که مقید به تعین ذهنی است، قابلیت تطبیق بر خارج را ندارد. مگر این که بیاوریم این خصوصیت را تجرید کنیم و بعد از تجرید، بگوییم بر خارج منطبق شود. اشکال دوم این است که چنین وضعی از آدم جاهل هم سر نمی‌زند تا چه رسد به آدم عالم؛ و بگوییم واضع «أسامه» را برای ماهیت «اسد» متعیناً بالتعین الذهنی وضع کرده است، اما هر وقت می‌خواهید آن را در خارج استعمال کنید باید تجرید انجام دهید. این اصلاً با عقل سازگاری ندارد.

بیان مرحوم آقای خوئی

مرحوم آقای خوئی قدس سره در «محاضرات» بیان می‌کنند که اصل مدعای آخوند درست است؛ مبنی بر آن که علم جنس مانند اسم جنس برای ماهیت مهمله است؛ لکن این استدلال و جوابی که به مشهور ادبا داده‌اند، درست نیست؛ برای این که تعین ذهنی را به سه صورت می‌توانیم در نظر بگیریم: (1) ممکن است به نحو جزئیت باشد - جزء موضوع له باشد - اگر جزء موضوع له باشد، هم خود قید داخل است و هم تقید داخل است. (2) ممکن است به نحو شرطیت باشد؛ شرط، خود، قید خارج از مشروط است؛ مکرر گفته‌ایم که در هر شرط و مشروطی - خصوصاً در بحث مقدمه واجب - خود قید، خود ذات قید، خارج از مشروط است؛ اما تقیدش داخل است.

(3) راه سوم این است که به عنوان مرآتیت و علامیت باشد. مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند: اشکال آخوند به مشهور که می‌گویند معنای شما برای علم جنس قابل انطباق بر خارج نیست، در صورتی است که تعین ذهنی را به نحو اول یا دوم مطرح کنیم؛ اما اگر بگوییم تعین ذهنی به عنوان مرآة برای خارج است، دیگر این اشکال وارد نیست؛ و اتفاقاً مقصود اهل ادب نیز همین مطلب می‌باشد؛ وقتی می‌گویند «أسامه» علم جنس است، یعنی برای یک رتبه و گروه خاصی از «اسد» است. تعین ذهنی مثل عهد ذهنی است که منطبق و مرآة برای خارج است.

بیان مرحوم محقق حائری

مرحوم محقق حائری مؤسس حوزه، در کتاب «درر» - که انصافاً کتاب بسیار پر مطلب و روانی است؛ بعضی نقل می‌کنند که مرحوم آخوند خراسانی بعد از نوشتن «کفایه» که کتاب «درر» را دیده بودند، فرموده بود که اگر می‌دانستم چنین کتابی نوشته شده است، دیگر «کفایه» را نمی‌نوشتیم. - فرموده است: «اللاحظ حرفی لا یوجب عدم التطبيق، این که مشهور ادبا می‌گویند علم جنس ماهیت ملحوظه به لحاظ ذهنی است، می‌فرمایند: اللّاحظ حرفی یعنی این لحاظ طرف خودش معنای اسمی ندارد که قید برای موضوع له باشد، اگر لحاظ ذهنی یک معنای اسمی مستقل داشت، می‌گفتیم علم جنس حتماً مقید به لحاظ ذهنی است و قابل تطبیق بر خارج نیست؛ اما ایشان می‌فرماید: نه، این معنای حرفی دارد. ایشان این مطلب را خود عبارات ادبا آورده است که در بحث اسم اشاره وقتی می‌گویید «هذا»، این «هذا» موضوع له اولی‌اش مشار الیه خارجی نیست؛ «هذا» یعنی آن که در ذهن من است که به آن می‌گویند مشار بالذات.

از این طریق به خارج منتقل می‌شویم که مشار بالعرض است. همان طوری که در اسم اشاره و در ضمائر ما یک لحاظ ذهنی داریم که بر خارج منطبق می‌شود، در مانحن فیه نیز لحاظ خودش یک معنای مستقل اسمی ندارد و بلکه معنای حرفی است؛ معنای حرفی یعنی طرف است و برای اشاره به افراد خارجی می‌باشد. وقتی می‌گوییم أسامه ماهیت متعیناً بالتعین الذهنی است، منظور این نیست که معنای استقلالی داشته باشد، بلکه طریق است و اگر ایشان به جای «حرفی» می‌فرمود «طریقی» خیلی روشن تر و بهتر بود.

«طریقی» یعنی طریق است برای رسیدن به خارج، و اگر معنای اسمی باشد، قابل انطباق بر خارج نیست و معنای حرفی قابلیت انطباق بر خارج را دارد. نتیجه بحث امروز این شد که اصل ادّعای مرحوم آخوند درست است - هرچند در بعضی از استدلال‌تشان اشکال بود - مبني بر آن که علم جنس از نظر موضوع‌له مثل اسم جنس است، منتهی معامله تعریف لفظی با آن می‌شود و نه تعریف واقعی. والسلام.